



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

معرفی و بررسی کتاب استراتژی انتظار

مجید حیدری نیک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معرفی و بررسی کتاب استراتژی انتظار

نویسنده:

مجید حیدری نیک

ناشر چاپی:

مجله انتظار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	معرفی و بررسی کتاب استراتژی انتظار
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	بررسی چهار حرکت
۹	بررسی هفت غفلت بزرگ که موجب ناهنجاری شود
۱۰	اشاره
۱۰	غفلت از شرایط ویژه‌ی تاریخی عصر حاضر
۱۰	عدم توجه به تحولات فرهنگی و دگرگونی‌های عارض شده بر مناسبات مردم سرزمین‌های اسلامی طی دو قرن اخیر
۱۰	غفلت از خصم
۱۱	غفلت از مطالعات استراتژیک
۱۱	غفلت از انقلاب فرهنگی
۱۱	غفلت از اجرای حدود الهی بویژه در وقت ملاحظه اغیار و نواختن دوستان
۱۱	غفلت از فتنه‌ی آخرالزمان و امام عصر
۱۱	استراتژی انتظار
۱۱	اشاره
۱۱	طرحی برای خروج ایستایی
۱۲	مقصد و مأوای مطلوب
۱۲	وضع موجود
۱۲	نقد و بررسی
۱۲	اشاره
۱۳	مراحل حرکت
۱۳	تئوری نقش

- ۱۴ فرافکنی
- ۱۴ تقابل سنت و مدرنیسم
- ۱۵ غفلت از خصم
- ۱۶ غفلت از انقلاب فرهنگی
- ۱۷ غفلت‌های پنهان از نگاه مؤلف
- ۱۷ اشاره
- ۱۷ غفلت از مفهوم انقلاب
- ۱۸ غفلت از زمینه سازی در توده‌ی مردم و نیروسازی
- ۱۸ غفلت از شکل و سازماندهی و مدیریت اسلامی
- ۱۹ غفلت از اهداف انقلاب
- ۱۹ غفلت از ضرورت تحول در حوزه‌های علمیه
- ۲۰ استراتژی انتظار
- ۲۱ تیتراهای طولانی، نامأنوس، مجمل
- ۲۱ تحلیل‌ها و برداشت‌های ناصواب
- ۲۱ اشاره
- ۲۱ علل گرایش ایرانیان به اسلام
- ۲۱ اقوال و برداشت‌های غیر مستند
- ۲۲ برداشت نادرست
- ۲۲ تحلیل نادرست
- ۲۲ پاورقی
- ۲۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

معرفی و بررسی کتاب استراتژی انتظار

مشخصات کتاب

نویسنده: مجید حیدری نیک

ناشر: انتظار

مقدمه

تحلیل‌هایی که مسائل بعد از انقلاب را زیر تیغ نقادی قرار داده باشند، بسیار کم و انگشت شمار می‌باشند. کتاب استراتژی انتظار از جمله کتاب‌هایی است، که رسالت این کار را بر عهده گرفته و حوادث دو دهه‌ی اخیر انقلاب اسلامی را در چهار حرکت و هفت غفلت به نقد گرفته و برای تداوم انقلاب چاره‌اندیشی کرده است و در پیش گرفتن راهبرد انتظار را در این رابطه توصیه می‌کند. نگاه نویسنده در این نوشته، یک نگاه انتقادی است، این نگاه سخت‌گیر نیاز این برهه از تاریخ ایران اسلامی است، اما این کتاب با تمامی نقاط مثبت‌اش، در بعضی موارد از کاستی‌هایی رنج می‌برد، به همین خاطر ما در این بررسی متذکر آنها شده‌ایم، تا با رفع آنها به پختگی و کارآمدی بیشتر نائل شود. با رشد چشمگیر علم و صنعت و هجوم فن آوری و دانش غربی و با ظهور انقلاب‌ها و مکتب‌های عدالت طلب و آزادی خواه و مدافع انسان، بازگشت از دین، به طور گسترده، آغاز شد. از اوائل دهه‌ی پنجاه، به دنبال شکست مکتب‌های عدالت طلب و آزادی خواه و انسان دوست و بن بست صنعت و علم، بازگشت به دین آغاز شد. اوج این بازگشت، در پیروزی انقلاب اسلامی ایران تبلور یافت. این پدیده، به عنوان یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی قرن، توجه بسیاری از پژوهندگان را به خود جلب کرده. در این میان، آن چه مهم‌تر می‌نمود و توجه صاحب نظران و دل سوزان را به سمت خود می‌برد، حفظ و تداوم انقلاب و ارزش‌هایش بود. با انقلاب، نسلی پرشور و با نشاط، به سمت مذهب گرایش پیدا کرده بودند و اگر این بازگشت سبز و مبارک، تغذیه نمی‌شد، و اگر غفلت‌ها ما را به بن بست نمی‌کشاند، دوباره رجعت و عقب‌گرد شروع نمی‌شد، همان‌طور که سیلاب‌ها، هنگام برخورد به سدها، به سرعت بر می‌گردند و عقب می‌آیند... و تا ریزش و رویش دوباره و غنا و سرشاری و سدها و مانع‌ها را پشت سر گذاشتن، مدت‌ها طول می‌کشید و چه بسا، جوانان و... طعمه‌ی مرداب‌ها می‌شدند و از پشت سد نمی‌گذشتند و در کنار مانع‌ها، می‌مردند. حال باید دید که ما وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام داده‌ایم؟ آیا ما، مسیر انقلاب را به درستی پیمودیم؟ آیا از تحجر و رکود برکنار بودیم؟ آیا با تمام وجودمان، با تمام امکانات مان، با فکر و ارزیابی، با عقل و سنجش، با انتخاب و اختیارمان، راه افتاده بودیم؟ آیا از تقلیدها و تلقین‌ها و عادت‌ها و تحمیل‌ها گذشته بودیم؟ آیا با این پاهای ما و با این آزادی‌ها، با مذهب روبه‌رو شده بودیم؟ آیا...؟ از این رو، شناسایی و نقد آن چه در طول دو دهه‌ی اخیر بعد از انقلاب بر ما گذشته، ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا، با این بررسی است که از رسیدن به بن بست‌ها و عقب‌گردها، نجات می‌یابیم و بهره‌مند می‌شویم. تحلیل‌هایی که ناصحانه و صادقانه، مسائل بعد از انقلاب را زیر تیغ نقادی قرار داده باشند، بسیار کم و انگشت شمارند. از این رو پرداختن به این امر ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. نقد در لغت ارزیابی و شناسایی عیب‌ها و رو آوردن پنهان‌ها است. کسانی که می‌خواهند سازندگی داشته باشند، ناگزیر به نقد و انتقادند. ما، گاهی، در مقام نمایش هستیم و گاهی در مقام سازندگی. در هنگام نمایش و ریا، ناچار، عیب‌ها را آرایش می‌کنیم و از کمبودها چشم می‌پوشیم و چشم‌ها را می‌پوشانیم، ولی در مقام سازندگی و پروراندن، عیب‌ها را بیش‌تر و بزرگ‌تر می‌کنیم تا خوب‌تر بینیم‌شان. میکرب‌ها را در زیر ذره بین می‌گذارند، تا بزرگ‌تر و مشخص‌تر شوند و طرز کارشان و راه خنثی کردن‌شان، به دست آید. [۱]. شاید بعضی، با نگاه اولیه به کتاب استراتژی انتظار، آقای شفیع سروسزانی را به بزرگ کردن عیوب و افراط در بیان مشکلات، متهم کنند، اما کار

یک منتقد، به درستی، همین است. هنگامی که من، پیش طیبی می‌روم، می‌خواهم از عیب‌هایم بگویم و هیچ دوست ندارم که طیب، هنگام بررسی کردن من، سریع و سطحی باشد، بلکه دوست دارم که عمیق و دقیق و وسیع، به من نگاه کند و کسری‌ها و دردهایم را نشان دهد... آنان که در صدد توجیه ضعف‌ها نیستند و در مقام تکمیل و اصلاح جامعه هستند، اینان، نقدها و نمایاندن عیوب را، «هدیه» می‌دانند و آنان که برای خود و جامعه، طرحی دارند و حرکتی را آغاز کرده‌اند، یادآوری و تذکر اشتباهات و کمبودها و نارسایی‌ها، برای‌شان «ارمغان» است. همانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِي» [۲]. با این مقدمه، می‌خواهم قبل از ورود به نقد و بررسی کتاب، زمینه‌ای ایجاد شود تا هم به کار با ارزش شفیعی سروستانی واقف شویم و هم نقدهای دل‌سوزانه او را حمل بر بزرگ‌نمایی نکنیم. حال ببینیم شفیعی سروستانی در کتاب‌اش تا چه حد ضعف‌ها را شناخته و دردها را دیده و چه نسخه‌ای برای درمان، پیشنهاد کرده است. قبل از بررسی به گزارش این کتاب می‌پردازیم: کتاب استراتژی انتظار، می‌خواهد حوادث دو دهه‌ی اخیر انقلاب اسلامی را در چهار حرکت و هفت غفلت، به نقد بگیرد و برای تداوم انقلاب، چاره‌اندیشی کند. جلد نخست این اثر، مشتمل بر سه فصل است:

بررسی چهار حرکت

در فصل یکم، به بررسی چهار حرکت می‌پردازد: حرکت یکم سال ۱۳۵۷: نقطه عطف یک تحول بزرگ که زمینه‌ها و بسترش از سال‌ها قبل ایجاد شده بود. حرکت دوم از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹: ساختن و بنای نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بر اساس آرمان تحقق یافته. حرکت سوم از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸: جنگ تحمیلی و ایجاد فضای مناسب برای آشنایی عموم مردم با فرهنگ انقلاب. حرکت چهارم از سال ۱۳۷۶ تا کنون: حرکت علمی - فرهنگی علما و پژوهندگان برای آشنایی با مباحث نظری و فلسفی و کلامی غرب. شفیعی سروستانی، در این نوشته، دل‌سوزانه و موقعیت‌شناسانه، با تأمل و تفکر همراه است و موشکافانه به معضلات پرداخته است. او می‌خواهد از اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران اسلامی، طی دو دهه‌ی اخیر، تحلیلی کلی ارائه دهد، آن هم در چهار مرحله. او این حرکت‌ها را به مثابه‌ی حرکت سفینه‌ای تشبیه می‌کند که از زمین جدا می‌شود تا در فضای ماورای زمین و جو، بر مداری معین، مستقر شود. او، چنین می‌نویسد: سفینه‌ی انقلاب اسلامی، با منبع سوخت نخست، از مدار سال پنجاه و هفت گذشت، اما تأخیر در رسیدن منبع انرژی، موجب شد تا برای چندی سفینه، در انتظار و التهاب بماند. منبع سوخت دوم، یعنی جنگ، این سفینه را از مدار شصت و هشت نیز گذراند. هشت سال نبرد با دشمن، میدان بارور شدن و ظهور ادب دینی را فراهم آورد و موجب شد تا جمع کثیری از جوانان این مرز و بوم، در فضایی خارج از همه‌ی آلودگی‌های شهری متأثر از ادب غربی، خود را مهیا کنند و سیر و سلوک در عالم دینی را تجربه کنند... پایان سال‌های پر التهاب جنگ، باب این مدرسه‌ی بزرگ را بست. از این زمان، سفینه‌ی انقلاب، در کشاکش تمنای دو گروه، در جای خود ایستاد: جمعیتی که میل به ارتقای آن را تا آخرین مدار معهود داشتند و جمعیتی که با ترسیم ویژگی‌ها و بر شمردن مواهب عالم غربی، گاه به اسم دین و انقلاب، برای افول آن تلاش می‌کردند. [۳]. در هر حال، کار شفیعی، کاری با ارزش است و می‌تواند تازیه‌ای بر رخوت و سستی و غفلت مرییان و مدیران فرهنگی - سیاسی ما باشد؛ چون، نگاه نقادانه به مسائل انقلاب، نقاط ضعف را روشن می‌سازد تا آنان که می‌خواهند به تکمیل رو آورند، از حماقت و خیانت به دور باشند. راستی، چه آگاهانه آن عارف بزرگ می‌گفت: «توجیه حماقت، تضعیف خیانت، و تکمیل رسالت است». حرکت اول: شفیعی، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اسلامی ایران را به عنوان دو انقلاب بزرگ که طی چهار صد سال گذشته، جهان و ساکنان ارض، شاهد آن بوده‌اند، بر می‌شمارد و در تحلیل مقایسه‌ای میان این دو انقلاب، وجه اشتراک این دو جریان را اتکا و رجوع بنیانگذاران آن‌ها بر یک نگرش کلی و ویژه به عالم می‌داند. وی می‌افزاید، در واقع، انقلاب اسلامی، تمامی غرب را مورد تعرض قرار داد به شکلی که نهایتاً، به تقابل این دو انقلاب انجامید؛ چه، انقلاب بزرگ غربی، با سلب حیثیت

آسمانی و معنوی از عالم و آدم، رویکردی این جهانی و مادی فراروی انسان قرار می‌داد و دین و معنویت را به مسلخ مجهولات و حوزه فردی می‌برد. تفکر انقلاب اسلامی، به حق متعزّض شالوده‌ی نظری فرهنگ و تمدن غربی بود؛ چون، رویکردی وحیانی و آسمانی و معنوی به عالم و آدم داشت. حرکت دوم: حرکت دوم، به مراتب، از حرکت یکم سخت‌تر بود، چون، ساختن بنای نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، مدّ نظر بود. بر اساس آرمان تحقّق یافته، آن هم در میان انبوهی از مشکلات و مسائل پیش بینی نشده، علاوه، فقدان طرح مدوّن و کاهش انرژی و قدرت آرمان خواهی، بر مشکلات این دوره می‌افزود. از این جا، زمان حرکت روی خط افق آغاز شد، تا آن جا که خود را طلبکار و آرمان را مرهون خویش به حساب آوردیم. [۴]. حرکت سوم: حرکت سوم، با وقوع جنگ تحمیلی هشت ساله، آغاز شد. پدیده‌ای که حیات نو به کالبد انقلاب و انقلابیان ارزانی داشت. صرف نظر از تحلیل‌های مختلفی که درباره‌ی این حادثه و مشکلات و خرابی‌ها عرضه شده، حرکت عمومی، دیگر بار، رو به صعود نهاد. نسل دوم و تئوری نقش شفيعی سروسستانی، در این بررسی، با صداقت و بدون تعارف، به نقطه ضعف بزرگ این دوران (از ۵۷ تا ۶۸) یعنی غفلت یا اشتباه در تربیت نسل دوم انقلاب می‌پردازد: نسلی که از صحنه‌ی اصلی زندگی پدران و مادران دور بودند و به آرامی سال‌های اوّل‌یه‌ی زندگی خود را روی خط افقی سپری می‌کردند... اصرار در تغییر صورت ظاهر و حفظ آن، موجب جاری شدن «تئوری نقش» در میان سطوح مختلف جامعه شد و این تئوری، چیزی جز ظهور ریا و نفاق فراگیر نبود... این امر، تا آن جا پیش رفت که همگان، تنها طریق رسیدن به مدارج عالی و مراتب اجتماعی و سیاسی را پیروی از این تئوری فرض کردند. [۵]. وی، در بررسی موشکافانه، وجود تکنوکرات‌های متخصص در عرصه‌ی اداره‌ی کشور که سر در پی تقلید و کپی برداری از طرح‌های دیکته شده‌ی سازمان‌های جهانی داشتند. نویسنده، تهاجم فرهنگی را از مشخصه‌ها و شرایط ویژه‌ی حاکم بر فضای ایران در سال ۱۳۶۸ می‌شمارد و حمله‌ی غرب را در سه جبهه می‌داند: آن چه که مسلمانان، متوجّه آن نبودند، حضور غرب در سه جبهه بود: ۱- جبهه‌ی مدنیّت؛ ۲- جبهه‌ی فرهنگ؛ ۳- جبهه‌ی تفکر... [۶]. شفيعی سروسستانی، آن گاه به تحلیل سال‌های ۶۸ تا ۷۴ می‌پردازد. وی، حمله‌ی دشمن در جبهه‌ی مدنیّت را به چهار رکن تقسیم می‌کند و شهرداری‌ها را در تغییر نظام شهرسازی و معماری، مقصر معرفی می‌کند؛ او، تأسیس فرهنگ سراها را در تهران به تبع الگوهای فرانسوی و ماسونی در این جهت می‌بیند که انسان سنّت گرا و متدین را به سمت مدرنیسم بکشاند. نویسنده، در ادامه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را هم به خاطر به میدان آوردن جماعتی روشنفکر رکن دوم در همراهی با حمله‌ی دشمن در جبهه‌ی مدنیّت می‌داند. وی، تأسیس انواع و اقسام دانشگاه‌ها را در نقاط مختلف کشور، برای استحاله‌ی فرهنگی جوانان می‌داند. او، نظام آموزش عالی و آموزش و پرورش را عامل آن می‌شناسد. در نهایت، نظام مالی و اقتصادی را تابع همان سیاست می‌داند و به عنوان رکن چهارم تهاجم دشمن در جبهه‌ی مدنیّت بیان می‌کند. او، در ادامه می‌افزاید: از طرفی دیگر، ما، در جبهه‌ی سوم، یعنی تفکر و نظریه‌پردازی هم غایب بودیم و حتی متذکر مبانی نظری و هستی‌شناسی ویژه‌ی غربی - که اساس فرهنگ و تمدن غربی بر شالوده‌های آن استوار شده بود - نبودیم. [۷]. حرکت چهارم: بالاخره، فصل نخست کتاب، با طرح اتکای جریان روشنفکری در هر سه حوزه‌ی تمدن و فرهنگ و تفکر به ادبیات جاری در غرب، و تلاش این گروه در ترجمه و انتشار آثار همفکران غربی، اعم از شعر و رمان و نمایشنامه در جهت به تصویر کشیدن مدینه‌ی غربی در قالب آزادی و جامعه‌ی مدنی و دمکراسی و... فراروی نسل جوان به پایان می‌رسد. به همین خاطر، وظیفه‌ی مؤمنان را در این برهه از تاریخ، بسیار خطیر و حساس می‌داند. حرکت چهارم گام نخست از وظیفه‌ی بزرگ به تأخیر افتاده است، مقدمه‌ای برای یک جهش. حرکت چهارم، نیازمند امری متفاوت و آرمانی دیگر گون، اما از جنس انقلاب، شیعه، و جنگ است و گرنه، سفینه‌ی انقلاب، پیش از گذر از جوّ، بار دیگر به سمت زمین باز می‌گردد و شهر و مدینه‌ی انقلابی، بدل به شهری کاملاً فرنگی می‌شود با تابلوهای رنگین سبحان الله والحمد لله. [۸].

اشاره

فصل دوم کتاب، با دل سوزی و دقت نظر، به بررسی هفت غفلت بزرگ که موجب بروز ناهنجاری‌های بسیار در گستره‌ی حیات فرهنگی و مادی مردم این سرزمین بزرگ اسلامی شد، می‌پردازد:

غفلت از شرایط ویژه‌ی تاریخی عصر حاضر

وی، ضمن بیان این نکته که نگاه مقطعی و بریده به آن چه که پیرامون ما می‌گذرد، باعث بروز اشتباهات بسیاری در تدوین استراتژی‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، تصمیم‌گیری‌ها می‌شود، غفلت بزرگ را عدم توجه برنامه‌ریزان به سیر رو به نزول غرب و قبول سقوط حتمی فرهنگ و تمدن آن و غفلت از ظهور تاریخ جدیدی که به نام دین آغاز شده، می‌داند: به واقع، غرب، در پایان تاریخ خود، مواجه با تمدن عنان گسیخته است که دیگر هیچ ماده‌ی فکری ویژه، بدان مدد نمی‌دهد... جای این پرسش باقی است که «آیا آن چه لازمی بودن و زیستن در عالم غربی است، ضرورتاً، برای مردمی که تمایل به رسیدن به عالم دینی و زیستن در آن حال و هوا را دارند، لازم است؟!». اگر سیر در عالم دینی آغاز شود و انسان دینی تربیت شود، همه‌ی لوازم مورد نیاز متناسب با آن عالم و تمدن، ساخته می‌شود. [۹].

عدم توجه به تحولات فرهنگی و دگرگونی‌های عارض شده بر مناسبات مردم سرزمین‌های اسلامی طی دو قرن اخیر

در این رابطه می‌گوید: هیچ پرسیده‌ایم که برای چه کسانی و با چه مشخصاتی، برنامه‌ریزی فرهنگی می‌کنیم؟ چه تعریفی از انسان ایرانی (دهه‌ی پایان قرن بیستم) نوع نگاه و دریافت‌اش از عالم داریم؟... قریب دوست سال از سلطه‌ی نظام تعلیمی و تربیتی غربی در میان مناسبات فرهنگی و مادی این مردم می‌گذرد؟ و حاصل این همه، جماعتی است که نه سنت گرای اصیل و نه غربی رهیده از قید دین... این واقعه، مربوط به ایران نیست. ساکنان همه‌ی سرزمین‌های اسلامی، مبتلا به این بیماری‌اند... به همین خاطر، تلون در تصمیم‌گیری‌ها نیز مرهون عدم شناخت واقعی است. [۱۰].

غفلت از خصم

پیروزی سال‌های اولیه‌ی انقلاب، بسیاری از مدیران جامعه را از مطالعه‌ی گسترده درباره‌ی خصم و استراتژی او و ادواتی که در وقت مواجهه به کار می‌بندد، غافل ساخت. وی در این باره، ضمن تقسیم خصم به چهار گروه، به توضیح هر کدام می‌پردازد: الف) خصم آشکار با ادوات جنگی آشکار؛ احتمال بروز خصومتی از این دست، همواره وجود دارد و ورود به صحنه‌ای این چنین، روشن و تکلیف جنگاوران، معلوم است. ب) خصم آشکار با ادوات جنگی پنهان؛ این جنگ، جنگ سیاست بازان حرفه‌ای و جنگ میزهای کنفرانس و همایش‌های بین‌المللی است. این جنگ، جنگ آشکاری است که تمامیت یک سرزمین را از مجرای طرح‌های اقتصادی و سیاسی می‌بلعد... جنگ بانک‌های جهانی و صندوق بین‌المللی پول. ج) خصم پنهان با ادوات جنگی پنهان؛ جنگ در حوزه‌ی فرهنگی، جنگ رایج امروز است. هرچه حضور در میدان جنگ نخست، سهل، و تشخیص موقعیت و عمل خصم، ساده است، در این جنگ، همه چیز سخت می‌نماید... د) خصم پنهان با ادوات جنگی آشکار؛ در این نوع جنگ، خصم، پوشیده در جامه‌ای زیبا و هنری وارد میدان می‌شود و بی آن که دست به سلاح گرم برد می‌زند، جنگ مهاجمانی که قلم، دوربین، سینما، تئاتر، امثال این‌ها را سلاح خویش ساخته‌اند.

غفلت از مطالعات استراتژیک

مراکز مطالعات استراتژیک، پشتیبان اصلی همه‌ی نظام‌های پر قدرت در جهان امروزند. هسته‌ای اندیشه‌مند و کارآمد که پیش از وقوع حوادث، و برای آینده طراحی می‌کنند. ما، فاقد مطالعات جدی استراتژیک بودیم... همچنان که هیچ دستگاه هوش‌مندی، عهده‌دار شناسایی طرح‌ها و نقشه‌های دشمن جهت خنثی‌سازی استراتژی دشمن نشد.

غفلت از انقلاب فرهنگی

برخی، جدا کردن کلاس‌های درس دانشجویان دختر و پسر را؛ برخی کارشناسان، افزودن واحدهای معارف اسلامی را به فهرست درس‌های دانشگاهی؛ برخی دیگر، تأسیس انواع و اقسام دانشکده‌های آزاد و دولتی را، انقلاب فرهنگی تصور کردند، ولی باز هم دیدیم که در ساختار تعلیم و تربیت دانشگاهی و آموزش و پرورش، هیچ چیز عوض شد تا آن‌جا که ترویج نهضت سکولاریزم، جای انقلاب فرهنگی را گرفت.

غفلت از اجرای حدود الهی بویژه در وقت ملاحظه اغیار و نواختن دوستان

چشم پوشیدن از خطای دوستان و خویشان، تقسیم مناصب بر مبنای خویشی و دوستی، سپردن کارهای پست به بزرگان و کارهای بزرگ به ضعیفان، ریخت و پاش‌های بی‌حد و حساب، تن‌آسایی در وقت سختی و رنج مردمان، و برداشتن حساب و حسابی از کار و بار کارگزاران، نادیده گرفتن بی‌عدالتی و ستم برخی از آنان... به اعتماد مردم لطمه می‌زند... تردید در اجرای حدود الهی در بسیاری از زمینه‌ها، به دلیل غلبه‌ی خوف پنهان از عکس‌العمل‌های گردانندگان نظام‌های استکباری، موجب به فراموش سپردن بسیاری از این امور می‌شود.

غفلت از فتنه‌ی آخرالزمان و امام عصر

غفلت از موضوع و محتوا و توانایی بالقوه و شگرف باور مهدوی است که می‌تواند نه تنها چونان سنگری، محافظ اخلاق و فرهنگ و تمامیت این سرزمین باشد، بلکه همه‌ی جوانان و نوجوانان را در برابر جریان‌های مهاجم مصونیت طبیعی بخشد. [۱۱].

استراتژی انتظار

اشاره

اسماعیل شفیعی، فصل سوم را با استراتژی انتظار آغاز می‌کند و راهبرد اساسی و نهایی را برای نجات از هفت غفلت مذکور، پیروی از این نسخه نشان می‌دهد:

طرحی برای خروج ایستایی

همواره، سه موضوع می‌بایست در دستور کار همه‌ی کسانی باشد که به عنوان مصلح، آزادیبخش، ناجی،... درباره‌ی سرنوشت یک قوم اخذ تصمیم می‌کنند: ۱- شناسایی وضع موجود؛ ۲- ترسیم وضع مطلوب؛ ۳- ترسیم نحوه‌ی سیر از وضع موجود به وضع مطلوب. [۱۲].

مقصد و مأوی مطلوب

وی، در بیان ضرورت ترسیم مقصد و مأوی مطلوب می‌نویسد: «چه گونه می‌توان مردمان را به سوی مقصدی برد، اما هیچ گونه تصویر و ترسیم روشنی از آن ترسیم نکرد؟» [۱۳]. و در ادامه، ویژگی‌های یک طرح آرمانی را متذکر می‌شود: ۱- رویکردی جدی و قوی به آینده داشته باشد؛ ۲- ریشه در ما فی الضمیر عموم مردم و جوانان داشته باشد؛ ۳- خاصیت فرهنگ سازی داشته باشد؛ ۴- برانگیزاننده و شور آفرین باشد؛ ۵- از خاستگاه شیعی و روحیه قومی ایرانی برخوردار باشد؛ ۶- ریشه در تاریخ این دیار و ساکنان آن داشته باشد؛ همان سان که در سابقه و لاحقه نبی اکرم ۶ و اجداد گرامی ایشان، هیچ نشانی از بت پرستی ملاحظه نمی‌شود. ۷- الگو و نمونه عینی داشته باشد؛ ۸- ملموس و واقعی جلوه‌گری نماید و جامع باشد؛ [۱۴].

وضع موجود

وی، اوضاع فعلی را این گونه به تصویر می‌کشد: «۱- تداخل حوزه‌های مختلف فرهنگی و نظری؛ ۲- تغییر ذائقه‌ی مردم توسط دستگاه‌های ارتباط عمومی؛ ۳- فقدان آگاهی و آمادگی در نسل جدید؛ ۴- رجعت بسیاری از مسئولان دستگاه‌های سیاسی - اجتماعی بر مناسبات پیشین؛ ۵- فقدان و یا گوشه نشینی مردان مرد» [۱۵]. نحوه‌ی سیر از وضع موجود به وضع مطلوب‌وی، ضمن بیان ضرورت عدم استفاده از روشنفکران غرب زده در مدیریت کلان کشور، سه موضوع مهم را برای این حرکت متذکر می‌شود: ۱- ترسیم طرح جامع تحقیقات فرهنگی کشور (مقدمه‌ی انقلاب فرهنگی)؛ تنها با سیر مطالعات فرهنگی و تاریخی است که می‌توان مختصات امروز را به دست آورد، مطالعاتی که به عنوان تکیه گاهی برای برنامه‌ریزی، سخت بدان نیازمندیم. ۲- ترسیم طرح جامع اجرایی (مدنی) کشور مبتنی بر مطالعات استراتژیک؛ آن چه در این میان قابل تأمل است، ۱- تکیه بر مبانی نظری دین؛ ۲- ترسیم استراتژی اصلی انقلاب؛ ۳- شناسایی استراتژی اصلی غرب؛ ۴- توجه جدی به آن چه درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخی شیعه و آینده‌ی جهان و جهان آینده در میان متون شیعی و اقوال ائمه‌علیهم السلام آمده است. ۵- ملحوظ داشتن موضوع استراتژی انتظار. ۳- چه باید کرد؟ آیا مسلمانان بویژه شیعیان، رها شده به حال خودند؟ آیا فرو غلطیدن در گرداب سکولاریزم، سرنوشت محتوم آنان است؟ آیا... مهدویت، ذیل نام مقدس حضرت صاحب الزمان (عج) همه‌ی ویژگی‌های آرمانی فراگیر و طرحی نو برای خروج از ایستایی و حرکت در این دوران را دارد. [۱۶].

نقد و بررسی

اشاره

نگاه نویسنده در این نوشته، یک نگاه انتقادی است. این نگاه سخت گیر، نیاز این برهه از تاریخ ایران اسلامی است. این نگاه، حرکتی است تازه به دور از تعارفات بی فایده که فقط آدم‌های سطحی و ساده را خوش بین می‌کند. به حق، نوآوری و ابتکار و تحلیل، در جای جای این نوشته، به چشم می‌خورد. این کتاب، تلاشی است صمیمانه در ارائه‌ی تصویری روشن و بدون تدلیس، و صاف و شفاف از حوادث و جریان‌های سیاسی و اجتماعی ایام پراشتهاب بعد از انقلاب اسلامی. باز نمودن کاستی‌ها، جسارت در طرح نقاط ضعف، پرده‌برداری از حرکت‌های مرموز دشمن در سطوح مختلف، تحلیل هجوم خشن فرهنگ غرب و سیطره‌ی تدریجی و خاموش آن بر فرهنگ، سیاست و اقتصاد این مرز و بوم، استفاده از نمودار و آمار، از ویژگی‌های این کتاب است که در نوع خود بدیع، ضروری و قابل تحسین است. استراتژی انتظار، بر خلاف نسخه‌های مشابه امروزی، می‌کوشد همراه بیان دردها، درمان را نیز بیان کند. از موارد مثبت کتاب، می‌توان واقع نگری نویسنده، پرهیز از ارائه‌ی مطالب شعار گونه، عدم احتیاط و محافظه

کاری، تأکید بر ارائه‌ی طرح و نقشه و برنامه در اجرای امور (نقیصه‌ای که انقلاب، ضربات بسیاری از این جهت متحمل شد)، خطّ بطلان کشیدن بر تر «توپای به راه درنه، هیچ مپرس، خود راه بگویدت که چون باید رفت» و سعی وافر و قابل تقدیر در بازگشت به هویت دینی و احیای روحیه‌ی خود باوری را برشمرد. مؤلف، مشکل اساسی انقلاب را نداشتن آرمان و تئوری نو و خلأ یک تفکر روشن متکی به متون دینی با برخورداری از زبان و بیان روز با فرکانس مناسب که تمام اقشار مختلف، به خصوص جوانان، بتوانند طول موج آن را پیدا کنند و بدین طریق، از راز و رمز عزّت و سربلندی و طریقه‌ی فلاح و رویش، آن هم نه فقط در محدوده‌ی هفتاد سال رحم دنیا، بل در گستره‌ی بی‌نهایت هستی، بهره‌مند شوند، می‌داند. این کتاب، با تمامی نقاط مثبت‌اش، در بعضی موارد، از کمبودهایی رنج می‌برد. اگر این کتاب، می‌توانست عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر به دردها و غفلت‌ها بنگرد، ناچار، به معیارهای دقیق‌تری دست می‌یافت. راستی نفوذ فرهنگ غرب، استحاله‌ی نسل دوم انقلاب، واپسگرایی توده‌ی مردم، رشوه، فساد، اعتیاد، بیکاری، فرار مغزها، مشکل مسکن و ازدواج، دردهای بزرگی هستند، اما ریشه‌ی این دردها کجا است؟ علاوه، تحلیل‌ها و برداشت‌های ناصواب، نقیصه‌ای است که در بعضی موارد این نوشته مشاهده می‌شود. از طرفی، غفلت‌های اساسی و مهم دیگری وجود دارد که از چشم نویسندگان پنهان مانده است که به نگاه دوباره و تجربه‌ی مداوم نیاز دارد. در هر حال، استراتژی انتظار، در پی ایجاد جرعه در قلب و ذهن خوانندگان، کاری در خور تحسین و با ارزش است و می‌تواند با توجه به جهات زیر، به پختگی و کارآمدی بیش‌تر نائل شود تا شاید جرعه‌ها به فتیله‌ها برخورد کند و نوری ایجاد گردد، إن شاء الله.

مراحل حرکت

اصولاً، در تحلیل یک مقطع تاریخی، آن چه واقع شده، مورد بررسی و مبنای تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد، نه آن چه لازم بود واقع شود. نامگذاری دوران پس از ۵۷ تا ۵۹ به حرکت دوم و پس از ۷۶ به حرکت چهارم، برداشتی غیر واقعی است که نویسنده‌ی محترم، دچار آن شده است؛ زیرا، به اعتراف خود ایشان، حرکت دوم ایجاد نشد و سیری ثابت بود که به تدریج رو به افول نهاد و منبع سوختی بود که سفینه‌ی انقلاب را مدّتی در انتظار و التهاب نگاه داشت و هرگز به آن نرسید. [۱۷] از طرفی، حرکت‌هایی از این قبیل، نمودهایی دارد و تحولات شگرفی را در اقشار مختلف مردم و جامعه، به بار می‌نشانند. حرکت چهارم (به ادعای نویسنده) نیز اگر چه بتوان به عنوان تکانی جزئی مختص به عده‌ای خاص (نه عمومی و فراگیر) به شمار آورد (حدود سال ۱۳۷۶) اما نمی‌توان به آن اطلاق حرکت داشت، خصوصاً وقتی قسیم دو حرکت بزرگ و فراگیر، همچون انقلاب و جنگ تحمیلی قرار گرفته باشد. مؤلف نیز خود این حرکت را سازمان یافته نمی‌داند: «اما هیئات که این امر، با تأخیری بیست ساله شروع شد و صورت سازمان یافته به خود نگرفت». [۱۸]. و در جایی دیگر، تحت عنوان آن چه بدان نیازمندیم، تلویحاً، به عدم دستیابی به این حرکت اشاره می‌کند: [۱۹] بنابراین، حرکت دوم و چهارم، از مقوله‌ی باید‌ها است و نمی‌توانند قسیم دو حرکت یکم و سوم قرار بگیرند (چون از مقوله‌ی هست‌ها است). و نویسنده‌ی محترم میان آن چه باید واقع شود (باید‌ها) و آن چه واقع شده است (هست‌ها) خلط کرده است.

تئوری نقش

به حق، یکی از مهمترین مسئله‌های که کتاب استراتژی انتظار به آن پرداخته است، مسئله‌ی تئوری نقش (ریا) است که از نگاه تیزبین نگارنده، مخفی نمانده است. ریا، موریانه‌ی دین و جامعه است. چه بسا که این گناه مخفی، حسنات اعمال را که باید قرب و رضوان حق را به ارمغان بیاورد، به منجلاّب تظاهر و اشتها و مقبولیت مردم می‌برد و در جامعه، باعث رکود و جمود و ایستایی می‌شود. نویسنده، انصافاً، انگشت روی یکی از مشکلات اساسی نظام می‌گذارد، اما متأسفانه، اشاره‌ای به این که ریشه‌ی این معضل

چیست و چرا در اقسام مختلف جامعه، به صورت همگانی در آمده است، و بالا-خره این که راه حل چیست، نکرده‌اند. به نظر می‌رسد، ریشه‌ی این گونه امور را باید در عدم آگاهی‌رسانی به موقع به جامعه و فقدان یک نظام فرهنگ ساز، ردیابی کرد. شاید، به صراحت، بتوان گفت، برخورد مدیران با مجموعه‌ی تحت نظارت‌شان، فضای حاکم بر سیستم‌گزینشی نظام، از عوامل دیگر پرورش چنین روحیه‌ای است. آن جا که تغییر ظاهر بر تغییر بینش، مقدم شود، آن جا که برآوردهای آماری و صوری، بر تحلیل‌های کیفی و محتوایی، ترجیح داده شود، چاره‌ای جز پیروی از این تریاق باقی نمی‌ماند. آیا هیچ تا به حال صمیمانه، در حرف و عمل، از اخلاص و آثار مادی و معنوی آن، برای مردم، متاعی به ارمغان آورده‌ایم؟ چه قدر از آفات و آسیب‌های عمل، خصوصاً به زبان روز و پیش از هر گونه برخورد تند و قهر آلود، گفت و گو داشته‌ایم؟ به راستی، ریا، این بلای ایمان سوز، این بیماری مزمن، در کمین همه‌ی انسان‌ها است، اما پیشگیری قبل از درمان و واکسیناسیون قبل از نسخه پیچی، هم تأثیر بیش‌تر و هم هزینه کم‌تری در پی دارد، چون، جرثومه‌ها و میکروب‌ها، در مزاج‌های سالم، یا دفع می‌شوند و یا معدوم می‌گردند. در این زمینه چه فعالیت‌هایی داشته‌ایم؟ آیا سر در لاک خود به دنبال دنیای خود نبوده‌ایم؟ آیا هیچ به این امر اندیشیده‌ایم که ارزش عمل، وابسته به رشد معرفت و محبت است؟ چه قدر در رشد و آگاهی توده‌ی مردم کوشیده‌ایم و دل‌هایی را به سمت محبوب جلب کرده‌ایم؟ در بینش دینی، بنای عمل، جو و روح جمعی و چشم و هم چشمی نیست که شهادت و دیدار آتش و بهشت، نور و نار است که حضرت امیرعلیه السلام می‌فرماید: «شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ إِمَامَهُ». [۲۰] چه قدر در به وجود آوردن این جو، موفق عمل کرده‌ایم؟! در بینش اصلی، ارزش عمل وابسته به عامل و انگیزه‌ی عمل است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ». [۲۱] در اندیشه‌ی شیعه، محاسبه‌های مکرر و مداوم از نیت (نه اعمال) راه گشا است که فرموده‌اند: «حاسبوا أنفسكم» [۲۲] «حاسبوا أعمالکم». آیا در پی ارائه‌ی تصویری روشن از این بینش بوده‌ایم یا به خاطر کسب قدرت و منافع جناحی همه چیز را، همه چیز را، در پیش روی اذهان و توجه مردم به استهزا و تمسخر کشانده‌ایم؟ و...

فرافکنی

نویسنده، در کتاب می‌نویسد: «نباید همه‌ی کاستی‌ها و خرابی‌ها را به گردن غرب انداخت» ولی در جای جای کتاب، خود، با این نگاه همراه است، به طوری که در یک کتاب نود و شش صفحه‌ای، قریب سی صفحه در این مورد سخن رانده است. این درست، که اومانیسیم (انسان محوری)، اتالتاریسم (اصالت سود)؛ راسیونالیسم (عقل خشک و حسابگر)، آگوساتریسم (خودمحوری) و آنارشسیسم (سرور ستیزی و هرج و مرج) نشانه‌ی افسوردیته (رفاه = پوچی) و رهاورد تمدن غربی است. این درست، که بحران معنویت، بن بست صنعت و علم، پیش روی انسان غربی است، اما همه‌ی تفصیلات را به گردن دیگران انداختن و خویش را به محاکمه نکشیدن، خود را از مسیر صحیح اصلاح و سازندگی دور کردن و به بیراهه‌ها رفتن است. این قبول که عناصر نفوذی، در محورهای زیادی راه یافته‌اند و توانسته‌اند ضربات زیادی به انقلاب و نظام وارد کنند، اما این، باعث نمی‌شود که سؤ مدیریت‌ها، سستی‌ها، کم کاری‌ها خودمان را توجیه کنیم؛ چون، همیشه، میکرب در مزاج‌های ضعیف، موثر واقع می‌شود.

تقابل سنت و مدرنیسم

به نظر مؤلف، یکی از معضلات جامعه‌ی بعد از انقلاب، رویکرد خواسته یا ناخواسته به فرهنگ غرب است. او، با نگاهی افراطی، تمدن جدید غرب را کلیتی می‌داند با روح و جان واحد، و میان اسلام و تجدد، تعارض کلی و ماهوی قائل می‌شود و احیای سنت دینی را در نفی همه‌ی مظاهر و دستاوردهای مدرنیته می‌جوید: مگر جز این است که هر عمل جزئی و کلی، هر اخلاق و فرهنگ کلی و جزئی و هر باور و اعتقاد کلی و جزئی که مورد تأیید ایشان قرار نگیرد، باطل است؟ مگر نخوانده‌ایم که «طلب المعارف من

غیر طریقتنا اهل البیت مساوق لاینکارنا؟ [۲۳]. از این منظر، خداوند، آن چه به صلاح دین و دنیای آدمی است، عیناً از طریق انبیا، ارسال داشته و همه‌ی نیازمندی‌های مادی و اجتماعی را از طریق کتاب و سنت برای ما به ارمغان آورده است. از نویسنده‌ی محقق‌ی مانند ایشان، جای بسی تعجب است که برای اثبات مدّعی خود، این عبارت را، به اشتباه، تعبیر و تفسیر کند. و «طلب معارف» را «هر عمل جزئی و کلی» به حساب آورد. در روایت داریم، داناترین شما، کسی است که مقاصد و اهداف کلام ما را بفهمد، امری که نویسنده در برداشت از این عبارت، به آن توجه نکرده است. علاوه، بر هیچ صاحب نظری که آشنایی مختصری با روایات داشته باشد، پوشیده نیست که این عبارت، در مقام تبیین و معرفی اهل بیت به عنوان تنها طریق نجات، و تخطئه‌ی راه و طریق مخالفان شیعه است. به هر حال، این ادعا، نیاز به ادله‌ی محکم از کتاب و سنت و برای اثبات‌اش مؤونه‌ی زیادی لازم دارد. استراتژی انتظار، تجدّد و تمدن جدید را با همه‌ی ابعاد و رهاوردش، محصول خود بنیادی بشر غربی و انحراف تمام عیار او از آموزه‌های وحیانی می‌داند. این تفکر، در مقابل دو طرز تفکر دیگر، در ارتباط و تعامل با غرب است: یکی، غربی شدن بدون قید و شرط که از سوی روشنفکرانی مانند تقی زاده پیشنهاد شد و دیگری، تفصیل و تفکیک میان وجه مادی و مکانیکی تجدّد با وجه فرهنگی آن. دیدگاه اخیر، وجه مادی و ابزارها و ساختار معیشتی تمدن غرب را مفید و بلکه لازم می‌داند، اما وجه اعتقادی و فرهنگی و اخلاقی آن را مردود می‌شمارد. سید جمال الدین اسدآبادی، آغازنده‌ی چنین تفکری بود و امروز نیز عموم متفکران مسلمان، بر آن پای می‌فشارند. [۲۴]. باید دانست نظریه‌ی مؤلف، از نگرش انتقادی غربیان درباره‌ی مدرنیته سرچشمه گرفته است و میان فیلسوفان و فرهیختگان شرق و غرب، طرفدارانی به دست آورده است. این دیدگاه، در تفکر دکتر فروید و برخی از شاگردان‌اش مطرح است. این نگاه را در کتاب فلسفه در بحران دآوری، جوان مسلمان و دنیای متجدّد دکتر سید حسین نصر و آسیا در برابر غرب دکتر شایگان و اسلام و تجدّد مهدی نصیری و بحران دنیای متجدّد رنه گنون فرانسوی و انسان تک ساحتی هربرت مارکوزه و تکنولوژی و زندگی در عیش و مُردن در خوشی نیل پستمن، می‌توان به وضوح مشاهده کرد، [۲۵] امّا آیا به راستی، مسلمانان، برای بهبود وضعیت مادی و تحقق تمدن اسلامی، نیازمند هیچ اندیشه و اختراع تازه‌ای نیستند و وظیفه‌ی ما، صرفاً، عمل به همان پیام و پیمان‌هایی است که از سوی انبیا و اولیای الهی به ما رسیده است؟! این، در مقایسه با تحولات و مناسبات پیچیده‌ی قدرت، در نظام بین‌المللی، راهبردی انفعالی و انزواگرایانه است و حتی اگر در سطح خرد و در حوزه‌ی فردی، پاسخ‌گو باشد، بی‌تردید، نمی‌تواند سرلوحه‌ی استراتژی کلان‌نظام جمهوری اسلامی قرار گیرد. علاوه، طرفداران این دیدگاه، در غرب، همچون هایدگر، و نیچه، بیش‌تر به یک جبر تاریخی یا جبر معرفتی گراییده‌اند و دست تقدیر یا حوالت تاریخ را در سرنوشت جوامع بشری، مؤثر می‌دانند. مدافعان آن نیز تا کنون کم‌تر توانسته‌اند از درون این انگاره‌ی فلسفی، نظریه‌های مثبت اجتماعی متناسب با فرهنگ اسلامی ایران استخراج کنند. [۲۶]. این، درست که تمدن صنعتی، ناهنجاری‌هایی در روح و روان بشر و فساد و خرابی در کوره‌ی زمین و در سطح طبیعت ایجاد کرده است، امّا با این وجود، نفی پیشرفت‌هایی که مدرنیسم و عقل بشری برای ما به ارمغان آورده و در بسیاری موارد به پیشرفت علم و معنویت کمک کرده، مؤونه‌ی زیادی می‌برد و به سادگی قابل نفی نیست. آیا استفاده از فن‌آوری و صنعت مدرن، از باب اضطرار و اکل میته، برای حفظ نفس محترمه است؟ این که بشر، به خاطر اتکای صرف به فن‌آوری، ضربه خورده، دلیل بد بودن این ابزار نیست، بلکه به خاطر بریدن از آسمان و تکیه‌ی صرف بر عقل بشری و گناه و فساد است که در هستی ایجاد کرده است. این قرآن است که می‌فرماید: «ظهر الفساد فی البرّ والبحر بما کسبت أیدی الناس». [۲۷]. نوع روابط انسان با ابزار و موجودات است که خیر و شر را به وجود می‌آورد اختراعات و اکتشافات، به خودی خود و فی‌نفسه، هیچ مذمتی ندارد. آن چه مورد نکوهش و ناپسند است، نوع برخورد با این ابزار است. جهت دادن به آن‌ها است که مهم است. مصرف در جهت رشد یا خُسْر....

به حق، کتاب، به یک نکته‌ی مهم و غفلت اساسی اشاره کرده است، اما درد را بیان کرده و به راه حل‌ها توجهی نداشته است و، بعد از ارائه‌ی تصویری از دشمن، یادآور می‌شود: «آیا میدان‌داری در عرصه‌ی سوم؛ مردان اهل تفکر، دانایان قوم و اندیشه‌مندان می‌توانند خودنمایی کنند که درک عمیقی از مکاتب مختلف و رایج در پهنه‌ی زمین داشته باشند، آنان که نحوه‌ی ظهور کفر و شرک و حق را در هر عصر می‌شناسند. [۲۸]. او، در جایی دیگر می‌نویسد: جالب این‌جا است که علی‌رغم گذشت بیست سال از انقلاب، یک کرسی غرب‌شناسی در ایران تأسیس نشده است. [۲۹]. به صراحت می‌توان گفت، در فرهنگ و اندیشه‌ی شیعه، جایی برای ایستایی و توقف وجود ندارد. برای هر حادثه‌ای، موضع‌گیری مناسب و راه حل مصیب، ارائه شده است. به راستی، ائمه‌علیهم السلام آن‌چه لازم بود، ابلاغ کردند و متمم نعمت و مکمل دین بودند و هستند. بر همین اساس، یکی از اصول مهمی که باعث بقای شیعه در فراز و فرودهای تاریخ پر از التهاب شیعه بوده و نسخه‌ی شفا بخش امروز انقلاب ما نیز هست، اصل مترقی تقیه است. این‌که ما، چه قدر دشمن را شناخته‌ایم و چه قدر نقاط ضعف و قوت او را شناسایی و در آن‌ها نفوذ کرده‌ایم، راه و روشی می‌خواهد که از سال‌ها پیش در اختیار ما قرار داده شده است. تقیه، یکی از اصول مسلم و نعمت عظمایی است که ما از کنارش به راحتی گذشته‌ایم، در حالی که در روایت آمده: «التقیه من دینی و دین آبائی». [۳۰]. تو، در برابر دشمنی که او را نمی‌شناسی و از نقشه‌هایش بی‌خبر هستی، چه‌گونه می‌توانی موضع‌گیری و چه‌گونه می‌توانی ضربه‌های او را دفع کنی و بر او ضربه بزنی. این، یک قانون است که استعمار شرق و غرب، خوب، آن را شناخته‌اند و به همین خاطر، بر روی دولت‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند. تو، نباید به این جمله که «خدا را شکر که دشمن را از احمق‌ها قرار داده»، در خیال خود ساده‌اندیشی کنی! آیا زنگ خطر را احساس نکرده‌ای؟ آیا هشدار حکیمانه امام راحل را بعد از پیروزی انقلاب در گوشات احساس نمی‌کنی که بانگ می‌زد: «من، آن مطلبی را که یک روز می‌گفتم، شاهدش امروز پیدا شد. یک روز گفتم که این‌ها، این ابرقدرت‌ها، ممکن است که بیست، سی سال یک کسی را در یک مقامی با یک وجه‌ای حفظ کند و نوکر آن‌ها باشد که به جهتی، لباس ملّی به خودش بپوشد...» [۳۱] آیا نمی‌بینی مهره‌های نفوذی دشمن، مهره‌های شرقی و غربی، یکی یکی، صورت‌نشان می‌دهند و میاندار می‌شوند؟ آری، چاره‌ای جز این نیست در برابر دشمن که بیش از قدرت به فکر و طرح و نقشه و اجرا، حتی با دست‌های تو مسلح است، نمی‌توان طبیعی و ساده بود. این مهاجم پیچیده را کسی می‌تواند جلوگیر باشد که با ظرفیت و با پیچیدگی و با انگیزه‌ی نیرومندی همراه است. در برابر این مهاجم پیچیده، یکی از این چند راه است: یا تخفیف و تسلیم و سازشگری، یا انتحار و قربانی دادن به پای زیرکی دشمن، یا تقیه و پنهانکاری و در پیچ و خم دشمن جایگزین شدن و او را از درون گشودن. در برابر این مهاجم پیچیده شناسایی چهره‌های پنهان‌اش راه‌گشاست. به حق، قلم و دوربین و سینما و تئاتر از ادوات جنگی دشمن هستند که در صحنه‌ی داخلی میان‌داری می‌کنند. باید دانست از صد سال پیش تا کنون، دشمن مبارزه را در تمامی جهان، به صحنه‌ی ادبیات و هنر کشانده است. در ایران هم خصلت بی‌دینی یا ضد دینی، تمام فضای ادبیات صدساله‌ی ما را پوشانده است. از چند نویسنده‌ی مذهبی که بگذریم، آشفتگی ادبیات ما، در این چند ساله، بر صاحب نظران پوشیده نیست. از این رو، ضروری است در این جبهه نیز مسلح شده، این آشفتگی را به امن و آگاهی و سرشاری و پالایش مطلوب برسانیم و به این نسل صد ساله، شناخت و موضع‌گیری مناسب را بیاموزیم؛ که درست رفته، به راه می‌پیوندد.

غفلت از انقلاب فرهنگی

در مورد انقلاب فرهنگی هم توضیح و تبیین مناسبی صورت نگرفته است. جا داشت در این قسمت، از مفهوم و معنای انقلاب فرهنگی گفت و گو داشته باشد و مسئله‌ی به این مهمی را این‌طور گذرا از آن عبور نکند. به همین خاطر، شایسته است در این

زمینه، بحثی کوتاه داشته باشیم. انقلاب فرهنگی، مثل تمامی کلمه‌هایی که از عمق آن بی‌خبر مانده‌ایم، خوب فهمیده نشده است. آیا انقلاب فرهنگی، به معنای تعطیل شدن دانشگاه‌ها است؟ آیا انقلاب فرهنگی، چند عکس و پوستر بر در و دیوار چسباندن است؟ آیا انقلاب فرهنگی، سمینار و گردهمایی بر پا کردن است؟ آیا انقلاب فرهنگی، به اردو بردن چند دانشجو و جشن ازدواج دانشجویی بر پا کردن است؟ آیا چند نشریه‌ی ماهانه و هفتگی و شعارهای کوتاه و بلند دادن است؟ باید قبول کرد این گونه امور، فقط، کار معرکه گیرها را می‌کند و آدم جمع می‌کند و تا می‌خواهی به سبک غربی و شرقی، تبلیغ‌شان کنی در میان معرکه، به دنبال کار خویش می‌روند. برای رهایی از این معضل، بهتر است مفهوم انقلاب فرهنگی را موشکافی کنیم. فرهنگ، یعنی مجموعه‌ای ارزش‌ها و معیارهای حاکم بر یک جامعه، و انقلاب فرهنگی، یعنی دگرگونی ارزش‌های موجود. اکنون این سؤال مطرح است که «ارزش‌ها چه گونه دگرگون می‌شوند؟». باید توجه داشت که ارزش‌ها، همان باید و نبایدها است، حال باید دید، باید‌ها و نبایدها چه گونه تولید می‌شوند. آگاهی، به اضافه‌ی احساس، به عمل تبدیل می‌شود. مثلاً، وقتی عطش را احساس می‌کنی (احساس)، از طرف دیگر، با تجربه یافته‌ای که آب، عطش را مرتفع می‌کند (آگاهی) نتیجه‌ی این دو، آگاهی جدیدی می‌شود که باید آب بخورم (بایدها). انسان، از این آگاهی و از این احساس برخوردار است: «إِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكِ لَشَهِيدٌ» [۳۲] (آگاهی) و «أَنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» [۳۳] (احساس) و از ترکیب این دو، باید‌ها و نبایدها، متولد می‌شود. در هر حال، این ارزش‌ها، در رابطه با بینش انسان، دگرگون می‌شوند، امّا کدام بینش؟ مادام که تلقی انسان از خودش، دگرگون نشود، بینش او نسبت به جهان و در نتیجه نسبت به تاریخ و نسبت به طبقات اجتماعی و حکومت‌ها و سیاست‌ها، دگرگون نخواهد شد. پس انقلاب فرهنگی، انقلاب در بینش‌ها است. انقلاب فرهنگی، با این توضیح، نیاز روز ما و راه‌هایی از بازی‌ها و بازیچه‌ها است.

غفلت‌های پنهان از نگاه مؤلف

اشاره

هفت غفلتی که در کتاب مطرح شده، غفلت‌های اساسی و مهم و مورد ابتلا است، ولی به نظر نویسنده‌ی این سطور، غفلت‌های دیگری بوده که اساسی‌تر و مهم‌تر است و از نگاه تیز مؤلف، پنهان مانده است. چه خوب است که در این مجال، به آن غفلت‌ها نیز توجه شود.

غفلت از مفهوم انقلاب

«انقلاب، یعنی دگرگونی بنیادی و ریشه‌ای و زیربنایی در برابر اصلاح که دگرگون کردن سطحی است و شاخ و برگ‌ها را زدن و رو بناها را به هم ریختن است. [۳۴] مثلاً، در جامعه‌ی ما، خیانت، دزدی، رشوه، فساد، دروغ، نفاق، بخل، احتکار، وجود دارد. جهل و بی‌خبری از خویشتن، از جامعه، از تاریخ، از جهان، به آن گره خورده است. این‌ها، گرفتاری اجتماعی ما است. اکنون باید این گرفتاری‌ها را بررسی کرد که آیا این‌ها با هم رابطه‌ای دارند و به هم پیوند می‌خورند یا این که از هم جدا هستند. هنگامی که من گرفتار تب، و سردرد و رماتیسم و چرک گلو و ناراحتی روده هستم، این همه گرفتاری دارم، باید در مرحله‌ی نخست، مشخص شود که آیا این مرض‌ها با هم رابطه‌ای دارند؟ تب، علامت چیست؟ گلو درد و چرک گلو، چه رابطه‌ای با معده و قلب و مفاصل‌ها و... دارند؟ اگر این بررسی را دقیق دنبال کنیم و دنبال ریشه‌ی درد بگردیم، چه بسا به سادگی درمان شویم و دردها از بین برود. یک انقلاب، باید در بدن من ایجاد شود و گرنه، چه بسا، مدتی با آسپیرین، خودم را مشغول کنم و تب و سردرد را پایین بیاورم، ولی با وجود چرک گلو، دوباره، گرفتارتر از قبل و حتی همراه بقیه‌ی دردها، گرفتار خون‌ریزی معده هم بشوم که از خوردن

قرص‌های مسکن به من هدیه شده است. بنابراین، غفلت اصلی ما از مفهوم انقلاب است که نویسنده، هیچ‌گونه اشاره‌ای به آن نداشته است. در جامعه‌ی ما که همراه این دردها است، باید یک بررسی شروع شود. آیا این دردها، این هفت غفلتی که نویسنده به آن اشاره داشته و غفلت‌هایی که به آن اشاره‌ای نداشته، مستقل از هم‌اند یا در ارتباطند؟ در صورت رابطه، مادر درد کدام است و ریشه‌ی فساد کدام؟ انقلاب اسلامی ریشه‌ی بحران را در ترکیب خاص انسان می‌داند. این قرآن است که می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأْسَهُمْ» [۳۵]. هرگونه دگرگونی در قوم‌ها و جامعه‌ها، وابسته به دگرگون کردن ترکیب‌هایی است که در خویش دارد. مادام که انسان، دگرگون نشود، جامعه دگرگون نخواهد شد. این، بزرگ‌ترین معضلی است که نویسنده از آن غفلت کرده است. این، بزرگ‌ترین درد جامعه ما است که از ابتدای انقلاب، به آن، به صورت گسترده و فراگیر، پرداخته نشد.

غفلت از زمینه سازی در توده‌ی مردم و نیروسازی

نویسنده‌ی محترم، در غفلت دوم، شناخت دگرگونی‌های عارض شده بر مردم سرزمین‌های اسلامی را یک امر ضروری می‌داند و مسلمان امروز را جماعتی می‌داند که نه سنت گرای اصیل و نه غربی رهیده از قید دین، نه به تمامی رو به آسمان دارد و نه کاملاً زمینی است. [۳۶]. اینک، این سؤال مطرح است که ما، برای این نسل مبتلا، چه کار کرده‌ایم و چه کار باید بکنیم؟ آیا هیچ زمینه سازی داشته‌ایم؟ آری، غفلت ما از همین جا مایه می‌گیرد، امّا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از همین مردم عادی که ما تحمل‌شان نمی‌کنیم، از همین‌ها، در یک برخورد، نه در چند سال و با کلاس‌های رنگارنگ، ابوذرها و سلمان‌ها را بیرون کشید. کار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در میان همین امّی‌ها بود: «بعث فی الأمّیین». [۳۷] انسان، بیش از هر چیز، از خودش آگاهی دارد. انبیاء، با تکیه بر همین شناخت و با ذکر و یادآوری از همین شناخت، کارشان را شروع می‌کردند. آنان، به انسان، نشان می‌دادند که چه گونه میان آن چه حاکم گرفته و آن چه هدف دارد، و میان هدف‌ها و معبودهایش، مقایسه کند و با این مقایسه‌ها، به تکبیر و توحید برسد: «وَرَبِّكَ فَكْبِر» [۳۸] و خدا را حاکم بگیرد و محزّکی جز او را نپذیرد و لباس اطاعت غیر او را کنار بگذارد: «وَتِيَابِكَ فَطَهِّر» [۳۹] و لباس تقوا و اطاعت او را به تن کند: «لباس التقوی ذلک خیر» [۴۰] آیا هیچ به این امر اندیشیده‌اید که سه سال دعوت پنهانی برای چه بود؟ برای ایجاد آمادگی و زمینه‌سازی در توده‌ی مردم نبود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به همراه علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام در کنار کعبه می‌ایستاد و نمازی می‌خواند که هیچ شبیه نماز آنان نیست. نماز آنان، چیزی جز مکاء و تصدیه، جز سوت زدن و کف زدن، نبود، شکل نماز و اذکار نماز، هر دو زمینه‌ساز است. از طرفی انقلاب اسلامی، با عقیده‌ی توحیدی، که نه در درون و نه در جهان و نه در جامعه، اجازه‌ی عرض اندام به هوس‌ها، به بت‌ها و طاغوت‌ها را نمی‌دهد، ناچار درگیری‌های بزرگی دارد، درگیری با بت‌ها و طاغوت‌ها و خود پرستی‌ها. برای چنین درگیری، نیاز به مهره‌سازی و نیروسازی است. راستی، ما، در این رابطه، چه قدر اندیشیده‌ایم و چه قدر عمل کرده‌ایم؟ آیا امروز، خلأ‌مصعب‌ها، جعفرها، ابوذرها، عمار یاسرها، را احساس نمی‌کنیم؟...

غفلت از تشکل و سازماندهی و مدیریت اسلامی

در ضرورت تشکل، بحثی نیست. در سوره‌ی انفال هم به آن اشاره شده است: «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ...» [۴۱]. نمی‌گوید، یک نفر در برابر ده نفر، بلکه می‌گوید، بیست نفر در برابر دویست نفر، و صد نفر در برابر هزار نفر، و این نشان از اهمّیت عنصر تجمع و تشکل در مدیریت اسلامی است. مسئله، این است که نوع سازماندهی و تشکل، چه گونه باید باشد. در سازمان‌ها و مدیریت‌های امروز، افراد، از مجموعه‌ی کار و از جهت کار، بی‌خبرند و فقط کار می‌کنند، بدون این که از کارشان بینشی داشته باشند، در حالی که در بینش اسلامی افراد، نه با عمل که با بینش‌شان از یک عمل به ارزش می‌رسند. باز می‌بینیم، در این

سازمان‌ها، مسئولیت، مستقیماً، به مدیریت مربوط می‌شود، اما در بینش اسلامی، همه، عهده‌دار و همه مسئول هستند و کار هر کس، مهم‌ترین کار باقی مانده است. به همین خاطر است که در تربیت اسلامی و کادر سازی، علاوه بر بینات (دلایل روشنگر) به کتاب (دستور العمل‌ها) و میزان (معیار در هنگام تراحم) هم نیاز است: «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» [۴۲]. با بینات، تمامی راه را ببیند و رابطه‌ها را بشناسد و با کتاب، به ضابطه‌ها و قانون‌ها برسد، و هنگام تراحم دو فرمان، با میزان‌ها و معیارها، از بن بست برهد و روی پای خود بایستد. (توجه شود که «لیقام» نگفته است) و این، نشان از اهمیت و ارزشی است که اسلام به همه‌ی انسان‌ها می‌دهد. بله، مدیریت ولایی، این چنین است و ما از آن غفلت کرده‌ایم، تحوّل در بینش‌ها است، پذیرا شدن نظام امامت است. ضرورت امامت، از همین جا مطرح است. نیاز به امام زمان علیه السلام و اضطراب به او، این طور نمایان می‌شود که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، دو چیز، از گمراهی جلوگیری می‌کرد: وجود رسول و تلاوت آیه‌ها «کیف تکفرون و أنتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله» [۴۳]. در نتیجه، پس از رسول هم به خلیفه‌ای نیاز هست، با همان خصوصیات رسول و آگاهی و آزادی و عصمت.

غفلت از اهداف انقلاب

انقلاب اسلامی، با هدف ایجاد جامعه‌ی توحیدی، همراه است. با چنین هدفی، همه‌ی طرح‌های ما، باید همگون و همراه با هدفی که دنبال می‌کنیم باشد. راستی، آیا ما با سیاست‌ها، باعث ایجاد فاصله‌ی عمیق طبقاتی نشده‌ایم؟ آیا این سیاست‌ها، ما را به جامعه‌ی توحیدی نزدیک می‌کند؟ به نظر نویسنده‌ی این سطور، مشکل ما، فقط، مشکل اقتصادی نیست، بلکه مشکل ما، این است که اسلام اصیل را درک نکرده‌ایم. در صدر اسلام، با وجود آن همه مشکلات، فقر و جنگ، تفکر طبقاتی نیست، با وجود اصحاب ضیفه، استثمار و بهره‌کشی نیست. چرا؟ چون، این بینش حاکم است که تفاوت‌ها، افتخار آفرین نیست و در نتیجه، هنگامی که افتخاری نیافرید، استثمار و بهره‌کشی هم نخواهد آورد. استثمار، از لحظه‌ای شروع می‌شود که ما می‌خواهیم سهم بیش‌تری به خاطر استعداد بیش‌ترمان بگیریم، ولی اگر استعداد بیش‌تر، مسئولیت زیادتری بیاورد، بهره‌کشی و تفکر طبقاتی از میان خواهد رفت، همان که جامعه‌ی کنونی گرفتار آن است. بنابراین، آرمان انقلاب اسلامی، رشد، یعنی جهت دادن به استعدادهای تکامل یافته، است، همان که قرآن می‌فرماید: «إنا سمعنا قرآناً عجیباً یهدی الی الرشد» [۴۴]. و تمام طرح‌ها و سیاست‌های ما باید با این هدف همراه و هماهنگ باشد.

غفلت از ضرورت تحوّل در حوزه‌های علمیه

در مورد ضرورت تحوّل در حوزه و فقه و فقهت، چه در متون درسی و چه در سیستم آموزش و چه در ساختار مدیریتی، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست و در این مورد هم امام راحل قدس سره و هم مقام معظم رهبری - مدظله العالی - و هم افراد فهیم و آگاه و دل سوخته، سخن بسیار گفته‌اند. ضرورت یک حرکت علمی نو و جنبش تعلیمی جوابگو، نیاز امروز نظام حوزه است. خوب است تذکرات آگاهانه‌ی مقام معظم رهبری در این زمینه را یاد آور شویم: «دائماً، بایستی فکرهای فقیال در حوزه‌ی علمیه، مشغول برنامه‌ریزی و طراحی باشند. این راست است که سال‌ها - اگر نگویم قرن‌ها - از برنامه‌ریزی عقب هستیم». [۴۵]. ما بخواهیم یا نخواهیم، چنان تحوّل در راه است، تحوّل در فقه، تحوّل در اصول. ایشان، در جایی دیگر می‌فرماید: «پس می‌بینید که پایه و متکای اصلی این نظام، فقه است و فقیه. ما، این دو ماده‌ی اصلی را که یک مجموعه است، امروز بایستی در حدّ اکثر تلاش، غنی کنیم و تقویت کنیم». [۴۶]. باید دانست که این فقه، فقه حکم نیست، فقه دین است، آن هم با تمامی ابعادش، نه فقط فقه احکام. ما، امروز، ضرورت تحوّل در فقه و اصول، در معارف و عقاید، و در برخوردهای اجتماعی - سیاسی را احساس می‌کنیم. این

ضرورت، ما را به دقت و سرعت و عمق و وسعت می‌خواند تا بتوانیم جوابگوی نیازهای عظیم این انسان آشفته و ناآرام و این دنیای بحرانی و این قرن قدرت و صنعت، و خون و عصیان باشیم. ایشان، در قسمت دیگر می‌فرماید: مسئله‌ی فقه و فقاہت و تربیت فقیه و تزکیه فقیه امروز، جزء بزرگترین وظایف ما است. [۴۷]. چون هدف این نوشتار، نقد و بررسی کتاب خاصی است و توضیح بیش‌تر، ما را از هدف اصلی مقاله خارج می‌کند، تفصیل و تبیین بیش‌تر را به مجالی دیگر موکول می‌کنم، به امید آن که در این حرکت علمی، سرعت بگیریم، همت‌ها را بالا ببریم تا ما هم سهمی در این حرکت مبارک داشته باشیم؛ چون، مهم، این است که در راه باشیم و در حرکت، که: «مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ». [۴۸].

استراتژی انتظار

با نگاهی به فصل یکم و دوم کتاب، جرقه‌هایی از امید، در دل و قلب مان ایجاد شد که بالاخره، افرادی به خود آمده، جسارت پیدا کرده تا واقع بینانه و به دور از تعصب، عملکرد خودمان را به نقد بنشینند. بدون تعارف، باید گفت، ایشان، انصافاً، در این زمینه، بدون هیچ ملاحظه‌ای، در حدّ توان خود، به این امر مهم پرداخته است. به همین خاطر، انتظار داشتیم در فصل سوم، با طرحی مدوّن و کاربردی و قابل اجرا، روبه‌رو شویم، اما این چنین، حدّ اقل در نظر ما، نشد. شاید در جلد‌های آینده، در این مورد بحث شود به هر صورت، وجود کمبودهایی در این فصل، چیزی از ارزش و اعتبار این نوشته نمی‌کاهد. از طرفی نویسنده، استراتژی انتظار را راه‌هایی از مشکلات انقلاب و مسیری برای تداوم آن دانسته‌اند، اما به نظر می‌رسد، مشکل ما، عدم طراحی استراتژی انتظار و یا عدم باور به یک استراتژی کلان نیست؛ زیرا، در حقیقت، استراتژی کلان شیعه، از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طراحی شده و تمامی نیازها و امکانات لازم برای سیر به نقطه‌ی مطلوب، بررسی و مشخص شده است. آری، بذرها لازم برای به بار نشستن این امکانات ریخته شده و حتی به این نکته نیز توجه شده که نوع تجمع و پراکندگی جغرافیایی شیعه چه گونه، باشد تا به وضعیت مطلوب نزدیک‌تر باشد. فرمان‌هایی که از ائمه‌علیهم السلام برای هجرت افراد از مدینه به ایران به خصوص شهر قم و... وجود دارد شاهد این ماجرا است. روی همین اساس است که می‌بینیم طبقه‌ی اجتماعی خاصی تحت عنوان روایت احادیث یا عناوین دیگر، طراحی شده تا میان معصوم و توده‌های مردمی شیعه، رابطه‌ی ولایی ایجاد کنند. به راستی این بذرها کاشته شده و زحمات هوشیارانه‌ی رهبران معصوم است که بعد از هزار و اندی سال، تحوّل عظیمی همچون انقلاب اسلامی را به بار می‌نشانند. بنابراین، مشکل ما، این است که این استراتژی کلان را نشناختیم و بذرها کاشته شده و زحمات کشیده شده را ندیدیم و حتی از هدایت‌های آشکار و پنهان آن دل آگاه و چشم بیدار در عصر غفلت و بی‌خبری غافل ماندیم و نتوانستیم جایگاه خود را در این طرح عظیم پیدا کنیم، ما باید در وهله‌ی نخست، آن طرح را که برای مقدمات آن، خون‌ها ریخته شده، بشناسیم و جایگاه خود را در آن طرح مشخص کنیم، چه خود شخص، چه خود شخصیتی و چه خود حکومتی. در واقع، غفلت از نقش خود در عصر حاضر، باعث شده که نگاه مان به سیاست و حکومت، به جای نگاه آلی و زمینه ساز، نگاهی استقلالی، و حکومت برای حکومت کردن گردد. از طرفی، باید توجه داشت که هدف اصلی استراتژی کلان شیعه، حاکمیت جهانی حضرت مهدی (عج) است، نه حاکمیت منطقه‌ای. در نتیجه، با این نگاه و با الحاق اصل بر آورد لازم برای ادامه‌ی سیر، نوع حرکت و شیوه‌ی مدیریت سیاسی کشور، متحوّل و دگرگون می‌گردد. نکته‌ای دیگر که باید به آن توجه کرد، این است که انتظار، گام دوم از حرکت مستمر شیعه در طول تاریخ است. انتظار، حرکت پیچیده‌ای است که معصومان‌علیهم السلام به میراث گذشته‌اند، اما به راستی، در دوران انتظار، چه آمادگی به دست آورده‌ایم و چه زمینه سازی داشته‌ایم و چه نیروها و مهره‌های کارآمدی تربیت کرده‌ایم؟ واقعاً، در زمینه‌ی آمادگی فکری، چه جنبشی به راه انداخته‌ایم؟ با این همه مشکلات و دشمنان، در زمینه‌ی آمادگی روحی، چه اقدامی داشته‌ایم؟ عوامل ایجاد روحیه و سعه‌ی صدر را بررسی کرده‌ایم؟ طرح و برنامه‌ای برای آینده، آن هم با لحاظ دوران غیبت و ظهور داشته‌ایم؟ آیا در مرحله‌ی عمل،

از انگیزه‌ها و شکل عمل و آفات و آسیب‌های عمل گفت و گویی داشته‌ایم؟.

تیرهای طولانی، نامانوس، مجمل

نویسنده محترم، گرچه در بعضی موارد، از عناوین کوتاه و گویا استفاده کرده، ولی در بعضی موارد، از عناوین طولانی و خسته کننده و مهمل استفاده کرده. خوب است به چند مورد اشاره کنیم: صفحه- عنوان نادرست- پیشنهاد نگارنده ۲۳- کودکان انقلاب، نوجوانان جنگ، جوانان عصر سازندگی- نسل دوم (مقصودش را در متن توضیح می‌داد) ۴۷- غفلت از تحولات فرهنگی و دگرگونی‌های عارض شده بر مناسبات مردم سرزمین‌های اسلامی طی دو دهه اخیر- غفلت از شناسایی نسل حاضر ۶۰- غفلت از اجرای حدود الهی بویژه در وقت ملاحظه اغیار و نواختن دوستان- غفلت از خویشان (تبعیض) ۸۳- ترسیم طرح جامع اجرایی (مدنی) کشور مبتنی بر مطالعات استراتژیک و مقصد مفروض و مطلوب و مقدرات موجود- ترسیم طرح جامع اجرایی (مدنی)

تحلیل‌ها و برداشت‌های ناصواب

اشاره

نویسنده، متأسفانه، در برداشت و تفسیر و تبیین بعضی از مطالب، دچار اشتباهات فاحشی شده است:

علل گرایش ایرانیان به اسلام

ایشان، در فصل سوم و بحث ویژگی‌های یک طرح آرمانی، ضمن بیان ویژگی پنجم، علل گرایش ایرانیان به اسلام را همخوانی اسلام با روحیه تاریخی ایرانیان می‌داند و چنین می‌گوید: «در واقع، آنان (ایرانیان) پیرو مکتب جوانمردی، شجاعت، سخاوت، رادمردی‌اند، و همه‌ی آن چه که در فرزندان امام علی ۷ چون خونی جاری بود... [۴۹]. راستی، علت گرایش ایرانیان به اسلام، اسلامی که آمده ملی‌گرایی و ناسیونالیسم و نژاد پرستی را محکوم کند، همین بوده است یا عامل گرایش آدمیان و از جمله ایرانیان به اسلام، فطری بودن تعالیم اسلام، مطابق بودن آن با روح و روان انسان و هماهنگی با ترکیب خاص انسان و جهان پیرامون آن بوده است؟ این، اشتباهی است که مؤلف، دچار شده است. از این سطحی‌تر، مقایسه‌ای است که میان آباء و اجداد ایرانیان با آباء و اجداد پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله وسلم دارد. او، چنین می‌نویسد: هیچ به این موضوع اندیشیده‌اید که چرا ساکنان این سرزمین، هیچ گاه ملحد و بت پرست و کافر نبوده‌اند... به همان سان که در سابقه و لاحق‌هی نبی اکرم ۶ و اجداد کرام ایشان، هیچ نشانی از بت پرستی ملاحظه نمی‌شود؟ [۵۰]. باید به ایشان عرض کرد که میان ماه من با ماه تابان، تفاوت از زمین تا آسمان است!

اقوال و برداشت‌های غیر مستند

اگرچه اکثر مطالب ارائه شده، با واقعیات بیرونی مطابقت دارد، ولی برای اتقان و صلابت بیش‌تر، بهتر بود در میان آمار و ارقام و فرضیه‌های خود، با مستندات از مجامع رسمی همراه می‌شد. علاوه، کتاب، عاری از هر گونه پاورقی و توضیحات حاشیه‌ای است. گذشته از اشتباهات چاپی که «طریقنا» را «طریقنا» و «الأسماء الحسنی» را «اسماء الحسنی» آورده است، [۵۱] عبارت «نحن الأسماء الحسنی» را بدون آدرس آورده و مشخص نکرده‌اند از کدام امام معصوم علیه السلام است. [۵۲]. از طرفی، از نویسنده‌ی محقق‌ی مانند ایشان، انتظار نمی‌رفت که این چنین مسامحه در نگارش داشته باشند و عبارت «طلب المعارف...» (در ص ۹۰) را بدون آدرس و به عنوان روایت مطرح کنند، در حالی که عبارت مذکور، حدیث نیست، بلکه مکاشفه‌ی یکی از علما است که

حضرت حجت (عج) را می‌بیند که این عبارت، روی سینه‌ی حضرت، نقش بسته بوده است.

برداشت نادرست

در صفحه‌ی سیزدهم، در بحث تقابل دو انقلاب، جمله‌ی معروف دکارت را که برای اثبات وجود خود (انسان) به عنوان یک استدلال اقامه می‌کند «من می‌اندیشم، پس هستم» اشتباهاً، به مفهوم اعراض از حق و آسمان و دین تفسیر می‌کند.

تحلیل نادرست

جای بسی تعجب است که نویسنده‌ی محترم، در مباحث مقدماتی، با موشکافی خاصی مسائل را دنبال می‌کنند، اما آن جا که جای تأمل و توضیح و تبیین و ارائه‌ی راه حل است، به سادگی می‌گذرند. به عنوان نمونه در صفحه‌ی ۳۴ و ۳۵ آن جا که از حضور غرب در جبهه‌ی سوم و حرکت چهارم صحبت می‌کند، راه حل را فقط شناخت مباحث نظری فلسفه و کلام غرب می‌داند. آیا تمام مشکل ما، در زمینه‌ی تفکر، با همین مترهای کوتاه و محدود سر و سامان می‌پذیرد؟!

پاورقی

- [۱] روش نقد، ج ۱، ص ۱۲.
- [۲] تحف العقول، ص ۲۷۰.
- [۳] استراتژی انتظار، ج ۱، ص ۲۰.
- [۴] همان، ص ۱۷ و ۱۸.
- [۵] همان، ص ۲۳ و ۲۴.
- [۶] همان، ص ۳۰ و ۳۱.
- [۷] همان، ص ۳۴.
- [۸] همان، ص ۳۶ و ۳۷.
- [۹] همان، ص ۴۴، ۴۵، ۴۶.
- [۱۰] همان، ص ۴۸ و ۴۹.
- [۱۱] همان، از ص ۵۱ تا ۶۲ (خلاصه شده).
- [۱۲] همان، ص ۶۶.
- [۱۳] همان، ص ۶۵.
- [۱۴] همان، خلاصه‌ی ص ۶۹ تا ۸۰.
- [۱۵] همان، ص ۸۰.
- [۱۶] همان، خلاصه‌ی ص ۸۲ تا ۹۶.
- [۱۷] همان، ص ۱۸.
- [۱۸] همان، ص ۳۵.
- [۱۹] همان، ص ۳۷.
- [۲۰] نهج البلاغه، محمد دشتی، خ ۱۶.

- [۲۱] تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۸۶، ح ۲.
- [۲۲] نهج البلاغه، محمد دشتی، خ ۹۰.
- [۲۳] استراتژی انتظار، ج ۱، ص ۹۰.
- [۲۴] مجله‌ی بازتاب اندیشه، شماره ۲۷، ص ۱۹۳.
- [۲۵] همان، ص ۱۹۲.
- [۲۶] همان، ص ۲۰۰.
- [۲۷] روم: ۴۱.
- [۲۸] استراتژی انتظار، ج ۱، ص ۵۶.
- [۲۹] همان، ص ۳۵.
- [۳۰] وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف، ص ۴۶۰، ح ۳.
- [۳۱] صحیفه‌ی نور، ج ۱۱، ص ۳۸.
- [۳۲] عادیات: ۷.
- [۳۳] عادیات: ۸.
- [۳۴] درسهایی از انقلاب، صفائی حائری، ج ۱، ص ۲.
- [۳۵] رعد: ۱۳.
- [۳۶] استراتژی انتظار، ج ۱، ص ۴۸.
- [۳۷] جمعه، ۲.
- [۳۸] مدثر: ۳.
- [۳۹] مدثر: ۴.
- [۴۰] اعراف: ۲۶.
- [۴۱] انفال: ۶۵.
- [۴۲] حدید: ۲۵.
- [۴۳] آل عمران: ۱۰۱.
- [۴۴] جن: ۲.
- [۴۵] ضرورت تحول در حوزه‌های علمیه، ص ۱۴.
- [۴۶] همان، ص ۱۱.
- [۴۷] همان، ص ۲۳.
- [۴۸] نساء، ۱۰۰.
- [۴۹] استراتژی انتظار، ج ۱، ص ۷۴.
- [۵۰] همان، ص ۷۶.
- [۵۱] همان، ص ۹۰ و ۹۱.
- [۵۲] روایت در مقدمه‌ی مرآة الأنوار، ص ۲۲ است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

